

ما از مکاتبه استالین و گورکی پی می‌بریم که آنها در دومین سفر گورکی به اتحاد شوروی با یکدیگر دیدار کرده بودند. آیا این دیدار فقط روز قبل از عزیمت گورکی در ماه اکتبر در مسکو صورت گرفت؟ علت این پنهانکاریها در مورد امری عادی چه بود؟ ظاهراً برای گورکی مهم نبود که دیگران بدانند که او به دنبال استالین می‌دود نه استالین به دنبال او. گورکی برای نزدیک شدن به استالین حتی سلامتی خود را هم به خطر انداخته بود! اما استالین که در بحبوحه جنگی سنگر به سنگر با «ایوانوویچ»‌ها بود نمی‌خواست کسی از ملاقاتهای خصوصی او با گورکی مطلع شود. زیرا ممکن بود رقیبان سیاسیش با سوء تعبیر موضوع از آن به نفع خود بهره‌برداری کنند.

براساس روایتی بسیار مقرون به واقعیت، گورکی استالین را به اشتراکی سازی اجباری کشاورزی تشویق کرد و ضمناً به وی هشدار داد که ممکن است بعدها به اعمال خشونت بیش از حد در این راه متهم شود. البته استالین طی مقاله‌ای تحت عنوان «سرگیجه موفقیت» اشتباهاتش را در زمینه اشتراکی سازی به گردن رؤسای کوچک محلی انداخت. آنها در کجا به جز ویلای ساحل قفقاز می‌توانستند به دور از مزاحمت فضولها و با آسودگی به بحث در این مورد بنشینند؟ چه دلیل دیگری ممکن بود گورکی را به سفر به منطقه‌ای سوق دهد که چنان برای سلامتی مضر بود؟ و بالاخره آنکه تصورش را هم نمی‌توان کرد که گورکی طی اقامت در فاصله چند کیلومتری اقامتگاه استالین به دیدار وی نرفته باشد.

گورکی مدت زیادی در انتظار کیفر بی‌احتیاطیش نماند. او پس از توقیفی یک روزه در تفلیس، از جاده نظامی گرجستان به طی مسیر پرداخت. اما در همان حین دچار بحران بیماری شد و خون بسیاری تف کرد. پیکر او را در حالیکه بیشتر مرده می‌نمود تا زنده به مسکو انتقال دادند. با این همه، ظرف چند هفته او را آنقدر سرحال آوردند که بتواند به وظایفش در مسکو عمل کند. یکی از این وظایف به بوریس پیلنیاک مربوط می‌شد. پیلنیاک چنان مورد حملات تند و تیز روزنامه‌ها قرار گرفته بود که گورکی دیگر نمی‌توانست موضوع را به روی خود نیاورد.

او به دلایلی که برای ما مبهم است به پیلنیاک نظر مساعدی نداشت. گورکی حتی طی مکاتبه با برخی نویسندگان به داوریه‌های ناشایسته‌ای علیه پیلنیاک

پرداخته بود. به طور نمونه، او در نامه‌ای به آلکسی چاپیگین<sup>۱</sup> نویسنده درباره پیلنیاک نوشته است: «من از این جناب متنفرم. او مثل پاسبانی دون پایه قلم می‌زند.»

پیلنیاک اندک مدتی پس از برگزیده شدن به ریاست اتحادیه نویسندگان روسیه در سال ۱۹۲۹، به خاطر رمانش ماهون که انتشارات پتروپولیس در برلین آن را منتشر کرده بود هدف بدترین ناسزها قرار گرفت. روزنامه‌نگاران شوروی با سبک متکبران‌های که در آن روزگار در پیش گرفته بودند وی را به ضدانقلابی بودن متهم می‌ساختند و همه می‌دانستند که چنین اتهامی چه عواقبی را ممکن است دامنگیر او کند. براساس برخی شهادتها، بوریس پیلنیاک در آن شرایط تا آستانه خودکشی پیش رفته بود.

گورکی بی‌آنکه عقیده‌اش نسبت به پیلنیاک تغییری کرده باشد تصمیم گرفت وارد عمل شود: «ما به نحو احمقانه‌ای عادت کرده‌ایم که اشخاص را به عرش افتخار برسانیم تا بعد آنان را با سر به زمین بکوبیم. نبایستی فراموش کنیم که شمار شخصیت‌های ما آنقدر زیاد نیست که کسانی را که می‌توانند در کار دشوار و شکوهمندمان مفید واقع شوند، سر به نیست کنیم.» کمک گورکی شکلی غیرمستقیم داشت اما به هر حال پیلنیاک را موقتاً به حال خود رها کردند.

گورکی همچنین کوشید - مستقیماً - نویسنده دیگری را به نام یوگنی زامیاتین که در روزهای دشوار و زیبای پتروگراد با وی همکاری کرده بود، یاری دهد. زامیاتین که از مؤسسه انتشاراتی اخراج شده و از حملات روزنامه‌ها به ستوه آمده بود خواستار کمک گورکی برای دریافت گذرنامه خروج از کشور بود. گورکی در این مورد ابراز آمادگی کامل کرد و حتی تصمیم گرفت موضوع را با شخص استالین مطرح کند. اما این بار گفتگوی او با استالین نیمه‌کاره ماند و نتیجتاً گورکی به یاگودا متوسل شد. یاگودا چنین پاسخ داد: «بسیار خوب، اگر خیلی مصر است به او اجازه خروج می‌دهیم، اما نمی‌تواند هرگز به کشور برگردد.» از زامیاتین خواستند که به اشتباهاتش اقرار کند، اما وی نپذیرفت و مسأله همچنان لاینحل باقی ماند.

1. Tchapyguine.

همه این وقایع گورکی را از پای درآورده بود. او خود را نیمه جان دوباره به ویلای سورننه رسانید. و در آنجا بلافاصله به بازنویسی بی‌انتهای خاطراتش در مورد لنین پرداخت.

گورکی خاطراتش از لنین را قبلاً با این جمله به پایان برده بود: «و لادیمیر لنین در گذشته است. اما وارثان درایت و اراده او همچنان به حیات ادامه می‌دهند.» حالا او تصمیم گرفته بود جمله‌ای دیگر بر آن بیفزاید: «آنان زنده‌اند و پیروزمندانه چنان کار می‌کنند که هیچ‌کس دیگری در جهان تاکنون نکرده است.» پنجاه و سومین صفحه ماشین شده خاطرات گورکی با این جمله اضافه شده دستنویس و امضای او صدها بار در مطبوعات و حتی کتابهای درسی چاپ شد. نام رفیق استالین، وارث شماره یک، هنوز در روایت جدید خاطرات گورکی دیده نمی‌شد اما او در برطرف ساختن این نقیصه درنگ نکرد. گورکی حتی برای نخستین روایت خاطراتش زبان به عذرخواهی گشود: «آنچه من بلافاصله پس از مرگ لنین نوشته‌ام با پریشانی و شتاب آمیخته بوده است. من در آن زمان به «دلایلی» که امیدوارم پذیرفتنی باشد نتوانستم برخی از موضوعات را بیان کنم.» آنچه برای ما پذیرفتنی نیست نامعلوم بودن این «دلایل» است. اما مهم آن است که گورکی به بازنگری کاملی در نحوه بینش خود پرداخته بود. خیلیها پیش‌بینی کرده بودند که این اتفاق خواهد افتاد اما سرعت و عمق تغییر عقیده گورکی همه را حیرت‌زده کرد. تغییر عقیده گورکی انطباق ساده او با چرخشی نبود که در جامعه و کشورش روی داده بود بلکه پیامدی از این چرخش بود.

ملاقاتهای او با استالین در سال ۱۹۲۹ بعدی دیگر به روابط آنها داده بود. آنها با یکدیگر پیوند دوستی نبسته بودند (این واژه در مورد هیچ یک از آن دو قابل اطلاق نبود) بلکه فقط به یکدیگر نزدیک شده بودند. مکاتبات آنها که تا همین چندی قبل در بایگانی محرمانه نگهداری می‌شد، سندی بر این مدعا است. پشتیبانی بی‌قید و شرط گورکی از اشتراکی‌سازی اجباری برای استالین اهمیت روانی و سیاسی زیادی داشت. گورکی از سورننه به استالین نوشت: «حالا که حزب چنین قاطعانه در مسیر اشتراکی کردن به حرکت درآمده، انقلاب ما خصلتی حقیقتاً سوسیالیستی یافته است. این اقدام حزب نوعی انقلاب زمین‌شناختی است و از هر آنچه حزب تاکنون انجام داده است بی‌نهایت بزرگتر و عمیقتر است. اقدام به بازآموزی [کشاورزان] ظرف مدتی کوتاه امری است که

ناعاقلانه می‌نماید. اما این اقدام حالا در آستانه خاتمه یافتن قرار دارد. باری، اوضاع از آنچه تصورش را می‌کردیم بسیار بهتر است. «می‌دانیم - و می‌دانستیم - که آن اقدام ناعاقلانه به چه نحو خاتمه یافت.

«ایوانوویچ» های عزیز او به شدت با بلای خانمانسوز اشتراکی‌سازی که گریبان روسیه را گرفته بود، مخالفت می‌ورزیدند. اما گورکی ماهرانه شیوه مناسب برای سخن گفتن با آنها را نیز پیدا می‌کرد و قیافه هوادار «راستگرایان» را به خود می‌گرفت. چه کسی می‌تواند در رفتار او مرز بین دروغ و تلاش نابخردانه برای آشتی دادن آشتی‌ناپذیرها و حفظ ظاهر به رغم همه رنگ عوض کردنها را پیدا کند؟

در اواخر پاییز ۱۹۲۹، تدارکات برای برگزاری جشن پنجاهمین سالگرد تولد استالین آغاز شد. از آنجایی که روابط بین نیروهای سیاسی به مراحل قطعی نرسیده بود آغاز روند خدایگونه‌سازی رهبر جدید با استقبال کاملاً همگانی روبرو نشد. یا گودا حتی به ابراز نارضایتی در نشست دفتر کمیته حزب پرداخت. او گفت: «بلشویکها هرگز هیچ کس را بالاتر از توده قرار نداده بودند.» گورکی که از روند تحولات در مسکو چندان آگاه نبود، تلگرامی بی‌اندازه مختصر برای استالین فرستاد: «تبریک. دستتان را صمیمانه می‌فشارم.» اما همه روزنامه‌ها در ۲۱ دسامبر که زادروز استالین بود یک صدا او را «رهبر پرولتاریای جهان» لقب دادند. برخی از عناوین صفحه نخست روزنامه‌ها در آن روز عبارتند از: «رهبر با تجربه»، «رهبر اکتبر جهانی»، «رهبر سوسیالیسم پیروزمند»، «بنیانگذار اتحاد جماهیر»، «بزرگترین نظریه پرداز لنینیسم». گورکی با مشاهده این وضعیت شتابزده تلگرامی دیگر برای استالین فرستاد تا اشتباهش را جبران کند: «مجدداً پنجاهمین سالگرد خدمت شما را به زندگی تبریک می‌گویم. موفق باشید.» «خدمت به زندگی» یعنی چه؟ این معمای حل ناشدنی است.

روابط جدید گورکی و استالین به گورکی امکان می‌داد که بار دیگر در همان نقش اندرزگویی فرو رود که همیشه کوشیده بود نزد لنین ایفا کند. او در توضیح نظریه محبوبش در مورد سودمند بودن دروغ به استالین نوشت: «انتقادات مطبوعات بورژوا به اندازه عواقب غرغر خودیها مضر و خطرناک نیست. ما با تأکید داوطلبانه بر اشتباهاتمان سلاحی به دست دشمنانمان می‌دهیم که آن را ماهرانه علیه خودمان به کار می‌برند.»

استالین از این فرصت استفاده کرد تا پایبندی مطلق خود را به حقیقت ابراز دارد. او در پاسخ نوشت: «آلکسی ماکسیموویچ ما به هیچ وجه نمی‌توانیم انتقاد از خود را متوقف کنیم. ما بدون انتقاد از خود به آفاتی چون رکود، فساد دستگاه، توسعه دیوانسالاری و تخریب ابتکار خلاق طبقه کارگر دچار خواهیم شد. البته انتقاد از خود برای دشمنان دستاویز فراهم می‌کند. در این مورد کاملاً حق دارید. اما در عین حال موجب حرکت ما به جلو می‌شود.» استالین با همه عوامفریبش نمی‌توانست هدف واقعی خود را پنهان کند: «انتقاد از خود» در آن دوره شامل تأکید شدید بر «اشتباهات» هواداران بوخارین و قلع و قمع آنان بود. استالین با استعمال عبارت «فساد دستگاه» در واقع به جناح مخالف خود در حزب اشاره می‌کرد.

یاگودا وارد نامه‌نگاری بسیار فعالانه‌ای با گورکی شده بود. اگر مکاتبه گورکی و استالین را گرم توصیف کنیم، در وصف مکاتبه گورکی و یاگودا باید واژه «داغ» را بکار ببریم. گورکی می‌نوشت: «گنویخ یا گودای بسیار عزیزم.» یاگودا پاسخ می‌داد: «آلکسی ماکسیموویچ بسیار محبوبم.» یاگودا حتی در یکی از نامه‌هایش این نکته را یادآوری می‌کند که گورکی طی یکی از اقامت‌هایش در مسکو وی را دوست محرم خویش خوانده بود. کاملاً محتمل است که این سخن از دهان گورکی خارج شده باشد. برای آنکه به میزان صمیمیت گورکی و یاگودا پی ببریم بد نیست به جمله آخر یکی از نامه‌های یاگودا به وی توجه کنیم: «شما را محکم می‌بوسم.»

گورکی تازه مسکو را ترک کرده بود که یاگودا با ترقی چشمگیری به ریاست گپشو رسید. با اطمینان می‌توانیم ادعا کنیم که موفقیت وی در فریفتن و رام کردن گورکی سهمی عمده در ارتقاء مقامش داشت. یاگودا با این ترقی خیره‌کننده که در واقع از برکت وجود گورکی نصیبش شده بود بر شدت ابراز محبت نسبت به «دوست محرمش» افزود. خاطره تیموشا نیز که در قلب یاگودا لنگر انداخته بود مختصر رنگ و بویی از احساسات را به روابط وی با خانواده گورکی می‌افزود. او به گورکی نوشت: «تیموشا بی‌آنکه به روی خودش بیاورد مرا اذیت می‌کند. او مرا کاملاً فراموش کرده است.» ولی یاگودا دروغ می‌گفت. ما حالا می‌دانیم که مکاتبه بین آنها هیچ وقت قطع نشده بود، اما این نامه‌ها به درخواست تیموشا سالیان دراز محرمانه نگهداری می‌شدند. ماکس نیز با یاگودا مکاتبه می‌کرد. ما

براساس برخی مدارک چنین استنباط می‌کنیم که این دو همکار هیچ مطلب مهمی را روی کاغذ منعکس نمی‌کردند اما ماهیت روابط «سه جانبه» ماکس، تیموشا و یاگودا در مکاتبه آنها بروز می‌یافت. متأسفانه این نامه‌ها نیز تا اطلاع ثانوی در بایگانیهای محرمانه باقی خواهند ماند.

شاید به نظر برسد که روابط نزدیک گورکی با یاگودا موجب تسهیل در میانجیگری گورکی به نفع ستمدیدگان شده بود. ولی گورکی ندرتاً به میانجیگری می‌پرداخت که آن هم در مواردی نسبتاً کم اهمیت صورت می‌گرفت. در عوض، هزاران قربانی سرکوبگری خارج از میدان دید میانجی بزرگ قرار داشتند. گورکی در این دوره تصمیم گرفته بود به فعالیتی دیگر روی بیاورد. این فعالیت تازه لو دادن بود.

در این مورد دو نمونه بسیار قانع‌کننده وجود دارد.

نخستین نمونه به رومن رولان مربوط می‌شود و به همین علت جالب توجه است.

رومن رولان و گروهی از روشنفکران بزرگ فرانسوی (پل لانترون، ژرژ دو آمل، لوک دورتن<sup>۱</sup>، ژان - ریشار بلوخ، شارل ویلدراک و دیگران) به دفاع از فرانچسکو غزی<sup>۲</sup>، آنارشویست ایتالیایی برخاسته بودند که به رغم برخوردار بودن از پناهندگی سیاسی در اتحاد شوروی، در مسکو بازداشتش کرده بودند. از بین همه این شخصیتها رومن رولان به گورکی نزدیکتر بود و به همین علت وی داوطلب شد تا نزد گورکی اقداماتی را به عمل آورد.

اما رولان در نهایت تعجب با پاسخ منفی گورکی روبرو شد. آنچه امروز ما را حیرت زده می‌سازد نه پاسخ منفی گورکی به رولان بلکه دلایلی است که او عنوان کرده بود: «حالا که دولت شوروی با قاطعیت و عملگرایی بسیار به طرح مسأله الغای مالکیت خصوصی زمین و اشتراکی سازی اقتصاد روستایی پرداخته است، غرایز و روحیات آنارشویستی کشاورزان ما بیدار شده است و اوضاع گاه شکلی بسیار بحرانی به خود می‌گیرد. آنارشویستهای فردگرا هم طبیعتاً به بهره‌برداری از این آمادگی روانی کشاورزان مرفه می‌پردازند و آنها را تحریک می‌کنند. علت دستگیریها همین امر است.»

1. Luc Durtain.

2. Francesco Ghezzi.

رومن رولان معنای این پاسخ گورکی را کاملاً دریافت و بی‌درنگ واکنش نشان داد: «من انسانی مستقل هستم و هرگز در بند آن نبوده‌ام که خوشایند دیگران واقع شوم. من انسانی با چشمی بینا هستم و آنچه را می‌بینم یا پیش‌بینی می‌کنم بی‌ملاحظه‌ای بیان می‌دارم. من در فرانسه همیشه از اتحاد شوروی دفاع کرده‌ام و کسی نباید من و دوستانم را به سکوت واداردا»

گورکی نسبت به پاسخ رولان خاموش نماند و فوراً نامه‌ای برای او فرستاد. اما از سرنوشت این نامه هنوز هیچ اطلاعی به دست نیامده است. در مکاتبات رومن رولان و گورکی که انتشارات آلبن میشل در سال ۱۹۹۱ منتشر کرد حتی به وجود چنین نامه‌ای اشاره نشده است. این نامه در روسیه نیز منتشر نشده است. ولی در بایگانی گورکی در مسکو از این نامه دقیقاً با شماره پ گ آ ای ان<sup>۱</sup> ۱۷۲-۶-۶۰ یاد شده است. ما همچنین از یک جمله ناقص این نامه که در تاریخ ۴ (یا ۵) فوریه ۱۹۳۰ نوشته شد، باخبریم: «من هم می‌توانم بی‌رحمانه سخن بگویم، اما فقط در قبال دشمنان حکومت شوروی.» به احتمال بسیار ماریا کوداشوا<sup>۲</sup>، همسر رولان - در ادامه این کتاب باز هم از او سخن خواهیم گفت - متن اصلی نامه را برای «رفقای مسکو» فرستاده است. اما چرا او نسخه‌ای از آن را برای بایگانی رولان در پاریس نفرستاده است؟ به چه علت این نامه به سرنوشتی چنین اسرارآمیز دچار شده است؟

ظاهراً روابط گورکی و رولان به نقطه پایان نزدیک شده بود. این حدس با توجه به نامه مورخ ۲۵ فوریه گورکی به رولان قابل قبول می‌نماید: «شما در تازه‌ترین نامه‌تان خیلی دست بالا را گرفته‌اید و من تصور می‌کنم که در این صورت باید از مکاتبه با شما چشم‌پوشی کنم.»

این همه بدخویی گورکی همانقدر بی‌جا می‌نماید که پاسخ نامناسبش به درخواست رومن رولان. گورکی می‌توانست به دادن این پاسخ به رولان اکتفاء کند که موفق نشده است در مسکو کاری برای او انجام دهد. چه کسی می‌توانست گورکی را به خاطر چنین پاسخی سرزنش کند؟

اما گورکی به مکاتبه با رومن رولان در مورد مسأله‌ای کوچک که اهمیتی غیرعادی یافته بود، بسنده نکرد. او در عین حالی که رومن رولان را دست به سر

1. PGin \_ 60-6-172.

2. Koudacheva.

می‌کرد با یاگودا در مورد مسأله مذکور وارد گفتگو شده بود. ما با مطالعه این نامه گورکی که در تاریخ ۶ فوریه ۱۹۳۰ به یاگودا نوشته است می‌توانیم به میزان کمک او به دوستان فرانسویش پی ببریم:

«گنریش گرگویویچ [اشتباه، گریگوریویچ صحیح است] بسیار عزیزم؛

«رومن رولان نامه‌ای - در تاریخ ۱۹۳۰/۱/۲۶ - برای من فرستاده است و ضمن ارائه درس‌هایی شیوا از عدالت برای حکومت شوروی، از من خواسته است که برای آزادی فرانچسکو غزی آنارشیست از زندان و اعزام وی به فرانسه وساطت کنم.

«من به او پاسخ داده‌ام. به پیوست چکیده‌ای از این پاسخ را ارسال کرده‌ام و چنانکه می‌بینید هیچ نکته موهنی نسبت به رولان در آن وجود ندارد. با این وصف، او رنجیده خاطر شده و در تاریخ ۱۹۳۰/۲/۳ نامه کوتاهی برای من فرستاده است که آن را هم به پیوست ارسال کرده‌ام. من به این نامه خشم‌آلوده و تکبرآمیز نیز پاسخ گفته‌ام.

«حالا پرسش من از شما این است که آیا ممکن نیست این غزی را از اتحاد شوروی اخراج کنید؟ البته چنین کاری، در صورتی که ممکن شود، نه برای خوشایند رومن رولان که منحصراً برای پیشگیری از انتقادهای ناشایست و خلاف واقع مفید خواهد بود.»

هیچ بعید نیست که این ناسزاگویی گورکی در حق «دوست بسیار محترم» در واقع ترفند او برای تشویق یاگودا به آزاد کردن غزی بوده باشد. به هر صورت، گورکی به منظور خود نایل نشد. یاگودا که نمی‌خواست شخصاً پاسخ گورکی را بدهد بوسیله کریوچکوف به او پیغام داد که آزاد کردن غزی غیرممکن است. اما مجازات زندان او را به تبعید در شهر سوزدال<sup>۱</sup> تبدیل کردند که از مسکو چندان دور نبود.

برای قضاوت در مورد روی آوردن گورکی به لو دادن افراد باید داستانی هم درباره نحوه همکاری او با رئیس پلیس مخفی نقل کنیم.

این بار بوریس پاسترناک از گورکی طلب کمک کرد. او قصد داشت همراه همسر و پسرش به خارج برود تا علاوه بر درمان و گذراندن تعطیلات در آنجا،

1. Souzdal.



از پدرش لثونید پاسترناک نقاش و خواهرانش که در آلمان و انگلیس می‌زیستند دیدار کند. اقدامات بوریس پاسترناک در این زمینه بی‌نتیجه مانده و او تحت تأثیر داستانی قدیمی از دوران اقامت گورکی در پتروگراد که به موجب آن میانجی بزرگ هرگز از کمک به همکاران گرفتار خود دریغ نمی‌کرد، به گورکی متوسل شده بود. گورکی چنین پاسخ داد: «من درخواستان را نمی‌پذیرم و به شما اکیداً توصیه می‌کنم که از تقاضا برای دریافت مجوز خروج از کشور خودداری کنید.» گورکی در عین حال به دوستش یاگودا نیز اطلاع داد: «پاسترناک از من خواسته است برای آنکه به او اجازه دهند همراه همسر و فرزندش به خارج برود، میانجیگری کنم. من به او پاسخ داده‌ام که این کار نه تنها در توان من نیست بلکه مایل به انجام آن نیز نیستم. به پیوست مقاله‌ای از این کامنسکی کثافت را ارسال می‌کنم. متعجبم که چگونه به این شپش اجازه خروج از کشور را داده‌اند.»

آناتولی کامنسکی، روزنامه‌نگار و نویسنده، پس از «خروج» دیگر بازنگشت و به انتشار مقاله‌هایی نسبتاً تند و تیز در مورد اخلاقیات ادبی شوروی در نشریات مهاجران پرداخت. گورکی با مرتبط ساختن درخواست پاسترناک و ماجرای کامنسکی به یاگودا هشدار می‌داد که ممکن است پاسترناک - از روی ضعف - وسوسه شود مانند کامنسکی «فراری» شود. گورکی با این «هشدار» هیچ هدف مهمی را تعقیب نمی‌کرد بلکه فقط قصد داشت پاسترناک را لو بدهد.

مطالعه نامه‌های گورکی به یاگودا به ترتیب زمانی، نشان می‌دهد که نویسنده نامدار با چه سرعت و در چه جهتی دگرگون می‌شد. به نظر می‌رسد که او می‌کوشید ضمن اثبات وفاداریش به هر قیمت ممکن، نشان دهد که هیچ‌گونه نیت پنهانی را با سخنان و رفتارهایش تعقیب نمی‌کند. اما مضمون ثابت و توجیه‌ناپذیر نامه‌های او به پلیس شماره یک ابراز کینه نسبت به «خرابکارانی» است که مأموران یاگودا با چنان شدتی تعقیب و تنبیه‌شان می‌کردند.

علت این که گورکی روند دگرگونی‌اش را با تف و لعن «فراریها» آغاز کرده بود آن بود که تعداد فراریها تحت فشار موج روزافزون بازداشتها در اتحاد شوروی رو به افزایش بود. پس از آنکه تنی چند از دیپلماتها از بازگشت به کشور خودداری کردند و به انتشار مطالبی انتقامجویانه در خارج پرداختند، گورکی به یاگودا نوشت: «دلم می‌خواهد کتک بزنم.» او در نامه بعدیش حکایت می‌کند که کسانی که از اتحاد شوروی (لازم نبود گورکی از آنها نام ببرد زیرا مخاطبش به راحتی

می توانست آنها را شناسایی کند) به دیدارش می روند «مثل زنی دهاتی عبوس و ترسو هستند». گورکی در همین نامه به یاگودا و همقطاراننش به خاطر «خدمت تازه و عظیم» آنان «به حزب و طبقه کارگر» تبریک می گوید. منظور گورکی دو محاکمه کاملاً فرمایشی بود که قرار بود همان روزها در مسکو آغاز شود. یکی از این محاکمات مربوط به حزب صنعتی (حزبی که وجود خارجی نداشت) و دیگری مربوط به اداره ملی منشویکها (که آن هم جنبه تخیلی داشت) بود.

در بین متهمین هر دو محاکمه اشخاصی بودند که گورکی با آنها آشنایی نزدیک داشت. مثلاً باید از مهندس اوسادچی نام ببریم که چندی پیش از آن در سورننه میهمان او شده بود. مثال دیگر نیکولای سوخانوف اقتصاددان و همکار گورکی در روزنامه نووایا ژیزن (روزنامه‌ای که اندیشه‌های ناپهنگام را منتشر کرد) بود. گورکی به یاگودا نوشت: «من در عین احساس کینه نسبت به آنها از کار شما احساس غرور می‌کنم و خوشحالم که طبقه کارگر نگاهبانی چنین هشیار و چنین پایبند به حیات و منافع خود دارد. برای من شگفت‌آور نیست که سوخانوف، این کودکی که غروری بیمارگونه و روحیه‌ای ماجراجویانه دارد، حالا روی نیمکت جنایتکاران در دادگاه نشسته است. خیلی مایلم که در این محاکمه شرکت داشته باشم، قیافه این آدمهای «سابق» را نگاه کنم و به حرفهایشان گوش فرادهم. اما می‌ترسم نیروی این کار را نداشته باشم.»

یاگودا به سرعت پرونده‌ای را برای گورکی فرستاد که مخصوصاً برای نمایندگان کنگره آینده حزب فراهم شده بود و شامل مدارک بازپرسی بود. براساس این مدارک، متهمان به بدترین جرایم به‌ویژه اعمال تروریستی، توطئه برای ایجاد قحطی، خرابکاری و غیره اقرار کرده بودند. با آنکه همه روزنامه‌های غربی خبر می‌دادند که این اقرارها تحت فشار و شکنجه گرفته شده است اما گورکی به هیچ‌وجه چنین احتمالی را به ذهن خود راه نمی‌داد. او پس از مطالعه پرونده شتابان نظرش را به یاگودا اطلاع داد:

«من اقرارهای این کثافتها را در مورد سازماندهی ترور خواندم و از آن حیرت‌زده شدم: زیرا اگر آنها ترسوه‌های پستی نبودند ممکن بود استالین را از پای درآورند. چنانکه من شنیده‌ام شما هم بی‌قیدانه درخیابانها پرسه می‌زنید. این شیوه‌ای نادرست برای حفظ حرمت زندگی است که پاسداری از آن باید در اولویت همه کارها قرار داشته باشد.»

«من گزارشهای دادگاه را مطالعه کردم و برایم بسیار دشوار است که احساس پیچیده‌ای را که این محاکمه به من القاء می‌کند توصیف کنم: از سویی نسبت به این افراد احساس تنفر می‌کنم و از سوی دیگر با مشاهده ضعف و پوچی آنها احساس هیجان و خشنودی به من دست می‌دهد. خیلی مایل بودم که برای شرکت در جلسه محاکمه این جنایتکاران مغلوب به مسکو بیایم. اوسادچی، چه کثافتی!»

گورکی آنچه را با حرارت بسیار در نامه‌های شخصیش به یاگودا اظهار می‌داشت در مقاله‌هایش خطاب به همه جهانیان تکرار می‌کرد. او یک رشته از این مقاله‌ها را به محاکمه حزب صنعتی که نقش متهم شماره یک آن را پرفسور لئونید رامزین<sup>۱</sup> ایفا می‌کرد، اختصاص داد. امروزه براساس مدارک موجود در بایگانیهای ک گ ب معلوم شده است که رامزین را کپشو برای ایفای نقش تحریک کننده اجیر کرده بود. رامزین که عضو گوسپلان<sup>۲</sup> (کمیته دولتی برنامه‌ریزی) و شورای عالی اقتصاد ملی بود به دستور گپشو اقرار کرد که رهبری حزب صنعتی را که می‌گفتند پنجاه عضو و پانصد هوادار داشته، عهده‌دار بوده است. رامزین با کوششهایش دانشمندانی با آوازه جهانی را آلوده این ماجرا کرده بود.

گورکی نمایشی را که مأموران جرژینسکی و یاگودا ترتیب داده بودند یکجا پذیرفت. او مقاله‌ای را به طور همزمان در پراودا و ایزوستیا منتشر کرد. این کار نزد وی به سنت تبدیل شده بود. که عنوان آن بلافاصله به شعاری برای توجیه سرکوبگری تبدیل شد: «اگر دشمن تسلیم نشود، هلاکش می‌کنیم.» گورکی در این مقاله نوشت: «تمام آن چیزهایی که زمانشان در تاریخ به سر آمده است در برابر ما مقاومت می‌کنند. به همین علت ما حق داریم خود را همیشه درگیر جنگ داخلی ببینیم. نتیجه طبیعی چنین وضعیتی آن است که اگر دشمن تسلیم نشود، هلاکش می‌کنیم.» او در پایان مقاله تهدید کرد که «ضربه‌ای مرگبار بر سر سرمایه» خواهد زد و آن را «درگوری» خواهد افکند که «تاریخ به موقع برای آن حفر کرده است.» امروز بر هیچ کس پوشیده نیست که قتل عام روستاییان کارآمد (که بنا بر مقتضیات سیاسی آنان را «کولاک»<sup>۳</sup> لقب داده بودند)، تبعید میلیونها کشاورز به

1. Ramzine.

2. Gosplan.

۳. (Koulak) واژه روسی به معنای روستایی ملاک و ثروتمند. - م.

سبیری و اشتراکی سازی اجباری سبب قحطی و حشتناکی شد که میلیونها قربانی گرفت. اما تقصیر این قحطی را به گردن چند ده نفر مهندس و دانشمند انداخته بودند و آنان را به «خرابکاری» به منظور ایجاد نارضایتی عمومی متهم می ساختند. ظاهراً غیر از گورکی همه در اتحاد شوروی و در خارج پی برده بودند که داستان خرابکاری را از آن ک و د سرهم کرده است. از آنجایی که گورکی نه کور و نه بی عقل بوده است پس نتیجه می گیریم که وی عمداً چشم خود را بر واقعیت می بست تا هر چه را یاگودا و همدستانش در آشپزخانه های جهنمی آن ک و د تدارک می دیدند، فرو بلعد.

وقتی که «دادگاه کارگران و دهقانان» (به تعبیر پرطمطراق گورکی) رأی خود را صادر کرد، ندای اعتراض از اتحادیه حقوق بشر برخاست. آلبرت اینشتین و توماس مان جزو امضاءکنندگان بیانیه اعتراض آمیز اتحادیه بودند. گورکی به همین بهانه از اتحادیه بین المللی نویسندگان دمکرات خارج شد. وی علت این کناره گیری را عضویت به قول خودش «آقایان بشردوستانها» در اتحادیه نویسندگان عنوان کرد. او طی نامه ای سرگشاده به رومن رولان، آبتون سینکلر، جورج برنارد شاو، هربرت جورج ولز و سایر «بشردوستانها» نوشت: «پستی توصیف ناپذیر چهل و هشت نفر [متهم] که شرحش مجدداً در پراودا و ایزوستیا به چاپ رسیده است برای من کاملاً آشکار است. سازمان دهندگان قحطی با دسیسه های کثیف علیه خلق زحمتکش، خشم عادلانه این خلق را برانگیختند و به خواست عمومی کارگران اعدام شدند. به عقیده من اعدام آنان عملی کاملاً صحیح بود. کاملاً طبیعی است که حکومت کارگران و دهقانان دشمنان خود را همچون شپش له کند.»

منطقاً مخاطبان گورکی باید با نفرت روی از این همکار روسیشان برمی گرداندند که مصرانه خود را نویسنده می دانست و ضمن ارائه درس اخلاق برای همکاران بلندآوازه اش، از اعدام جمعی انسانها ابراز خشنودی می کرد. اما متأسفانه چنین نشد.

گورکی به اشتباه خبر اعدام محکومان (پنج تن از متهمان به مرگ محکوم شده بودند) را شتابزده به «بشر دوستان» غربی اعلام کرده بود. براساس نمایشنامه یاگودا، پس از اقرارهای ساختگی و شهادت دروغ رامزین علیه همکارانش، محکومان مشمول تخفیف مجازات قرار گرفتند. این اغماض

حساب شده که آثار تبلیغاتی چشمگیری داشت گورکی را بیش از «خیانت» متهمان ناراحت ساخت. او در نامه‌هایی سرگشاده به اربابان کرملین از احساس نارضایتی خود پرده برداشت. به طور مثال، او به ووروشیلوف (عضو پولتیبورو) نوشت: «من تا اندازه‌ای از تخفیف مجازات خرابکارها دلخور هستم زیرا کارگران خواستار اعدام آنها بودند.» او همچنین به نیکولای بوخارین رهبر جناح مخالف نوشت: «دادگاه رامزین مرا به شدت منقلب ساخت. من از این دادگاه چنان ناراحت شدم که دلم می‌خواهد گردن خائنان را بشکنم. به علاوه من از رأی دادگاه که بدون توجه به خواست توده‌های کارگری صادر شده است ناراحتم. ممکن است این رأی موجب نارضایتی کارگران شود.»

با وجود این، گورکی با خوشحالی خبر تخفیف مجازات محکومان را به رومن رولان که نگران آنان بود، اعلام کرد: «من دقیقاً اطلاع دارم که کلیه خرابکاران محاکمه حزب صنعتی در زندان در وضعیتی عالی زندگی می‌کنند و با کار خود مشغول جبران خساراتی هستند که به کشور وارد کرده‌اند. رامزین حتی برای مهندسان مؤسسه حرارتی تدریس می‌کند.»

نظریه «خیانت» روشنفکران متخصص عمیقاً در اندیشه گورکی خانه کرده بود و او با تکرار مداوم این موضوع خویش را تقریباً خودآزارانه سرزنش می‌کرد که با «این افراد» به نیکی رفتار کرده و حتی برایشان به وساطت پرداخته است. او طی نامه‌ای به نادژدا کروپسکایا از گوش ندادن به توصیه‌های لنین اظهار ندامت کرد. گورکی در این نامه نوشت: «لنین در هر فرصتی مرا از «میانجیگری» منع می‌کرد و کوششهای مرا در دفاع از «ستم‌دیدگان» به سخره می‌گرفت. در واقع، من معنای واژه «ستم‌دیدگان» را اینجا، خارج از مرزهای سرزمین شوراهای، فهمیدم.» او این ادراک جدید را در تازه‌ترین روایت خاطراتش در مورد لنین وارد کرد: «بدیهی است که من پس از مشاهده مواردی متعدد از خرابکاری تنگین برخی از متخصصان فنی موظف شدم - و این وظیفه را انجام داده‌ام - که رفتارم را نسبت به زحمتکشان علم و فن تغییر دهم.»

تجدید نظر گورکی چنان عمیق بود که او به سرعت نمایشنامه‌ای نیز تحت عنوان سوموف و دیگران در مورد خرابکاران خلق کرد. گورکی به یاگودا نوشته بود: «بزرگترین آرزویم آن است که نمایشنامه‌ای به نام «خرابکار» بنویسم.» این نمایشنامه از نظر ادبی در چنان سطحی بود که به رغم داغ بودن موضوعش هیچ

تثاتری حاضر به ارائه آن نشد. وانگهی گورکی این نمایشنامه را نیز همچون کلیم سامگین ناتمام گذاشت زیرا فعالیت ادبیش از آن پس به بدگوییها یا مدیحه‌سراییهای روزنامه‌ای محدود شده بود.

البته گورکی به لو دادن دیگران که اسناد آن اخیراً در دسترس ما قرار گرفته است، نیز ادامه می‌داد. این نامه به یاگودا از آن جمله است: «رومن رولان مکاتبه با مرا از سر گرفته است. «محبت» رولان نسبت به اتحاد شوروی با پستیهای خرده بورژوازی آمیخته است. شما می‌توانید با مطالعه نامه‌ای که من برای او نوشته‌ام و فکر می‌کنم باید رونوشتش را در اختیارتان قرار دهم، در این باره قضاوت کنید.» منظور گورکی نامه‌ای بود که همان روز خبرچینی برای یاگودا به رولان نوشته بود (۲ نوامبر ۱۹۳۰) «رولان، به نظر من شما برای قضاوت بهتر و عادلانه‌تر در مورد وقایع داخلی اتحاد شوروی باید این واقعیت ساده را در نظر بگیرید که حکومت شوروی و حزب کارگران حالا در بحبوحه جنگ داخلی هستند که همان جنگ طبقاتی است. دشمنان آنها در این میدان روشنفکرانی هستند که برای اعاده حکومت بورژوازی می‌کوشند و نیز روستاییان مرفهی که با دفاع از املاک کوچک خود، این زیربنای سرمایه‌داری، مانع از اشتراکی‌سازی می‌شوند. دشمنان به ترور، کشتار اشتراکیون، آتش‌زدن اموال اشتراکی و سایر شیوه‌های جنگ چریکی متوسل می‌شوند. جنگ یعنی کشت و کشتار.»

## دوستیهای تازه

گورکی در سال ۱۹۳۰ هنوز آن قدر سرحال نبود که بتواند به مسکو سفر کند. یکی از ششهای او از کار افتاده بود و در دیگری سیل به طرزی غیرقابل پیشگیری پیشرفت می‌کرد. او از فرط ضعف نمی‌توانست مسافرتی طولانی را تاب بیاورد. روزنامه‌های مهاجران که همچنان مراقب نوشته‌ها، سخنان و اعمال گورکی بودند با شتابزدگی از جدایی بین گورکی و حکومت شوروی خبر دادند. اما مهاجران با اشتباه گرفتن تمایلاتشان بجای واقعیات، در نتیجه گیری راه خطا رفته بودند. آنها هر چند خود دیگر قصد آشتی با گورکی را نداشتند اما مایل بودند روابط او را با مسکو نیز قطع شده ببینند.

گورکی روابطش را قطع نکرد زیرا دلیلی برای این کار نداشت. مسکو او را ناز و نوازش می‌کرد. از مسکو سیل پول برای چاپ تازه مجموعه آثارش، برای چاپ جداگانه آثارش، برای انتشار کلیم سامگین و خانه آرتامونوف به صورت پاورقی در مجلات به سوی او سرازیر بود. مقامهای مسکو اطمینان یافته بودند که بازگشت نهایی گورکی نزدیک است و برای استقبالی شایان از او آماده می‌شدند. استالین هتل خصوصی عظیمی را (که قبلاً متعلق به ریابوشینسکی<sup>۱</sup> کارخانه‌دار بود) در خیابان مالایا نیکیتسکایا در مرکز مسکو برای اقامت یگانه شخصیتی در نظر گرفته بود که او را - تا اطلاع ثانوی - با خود برابر می‌دانست. کار آماده‌سازی هتل تا ماه مه ۱۹۳۰ هنوز به پایان نرسیده بود اما از سال بعد گورکی توانست به اقامتگاه جدیدش که به رایگان در اختیارش قرار گرفته و همه هزینه‌هایش را دولت تقبل کرده بود، اثاث‌کشی کند.

حجم مکاتبه او با استالین که تقریباً فقط به طور یکجانبه از سورتته به مسکو

1. Riabouchinski.

جریان داشت، افزایش یافته بود. استالین هر چند از همه طرحهای او خوشش نمی‌آمد اما بدون استثناء از آنها حمایت می‌کرد. مثلاً، او پیشنهاد گورکی را برای نگارش «تاریخ جنگ داخلی» مشتمل بر چند جلد پذیرفت و حتی به عضویت کمیته نگارش این کتاب درآمد که سرپرستیش را گورکی برعهده داشت. قطعاً او از این استدلال اصلی گورکی برای تدوین کتاب مذکور خوشش نیامده بود که می‌گفت: «کسانی که شخصاً در جنگ داخلی مشارکت داشتند فرتوت می‌شوند و می‌میرند و به این ترتیب ما تدریجاً شاهدان عینی گذشته را از دست می‌دهیم.» آیا این استدلال به او هم مربوط بود؟ استالین خود را برای جاودانه شدن مهیا ساخته بود و قطعاً مایل نبود تروتسکی، بانی ارتش سرخ را که «شاهدان عینی» هنوز فراموشش نکرده بودند، ستایش کند. درواقع او قصد ستودن شایستگیهای هیچ یک از کسانی را نداشت که نقششان در تاریخ جنگ داخلی بسیار برتر از نقش خود وی بود.

گورکی علاوه بر مکاتبه با استالین با سیاستمداران دیگری نیز که دست کمی از استالین نداشتند به همان انبوهی نامه‌نگاری می‌کرد. فعالترین طرفهای مکاتبه او در آن دوره «ایوانوویچ‌ها»، یعنی نیکولای ایوانوویچ بوخارین و آلکسی ایوانوویچ ریکوف، بودند. نامه‌های آنان تا همین اواخر در اعماق بایگانیهای مخفی کرملین مدفون بود. نامه‌های گورکی به «ایوانوویچ‌ها» از حیث مضمون و به ویژه از حیث لحن و واژگان به شدت با نامه‌های او به استالین تفاوت داشت. گورکی «ایوانوویچ‌ها» را بیش از سایر طرفهای درگیر در مبارزه داخلی حزب گرامی می‌داشت. او که به مطالعه علاقه بسیار داشت طبیعت احساساتی، سرزندگی و فرهنگ آن دو را ویژگی مهمی تلقی می‌کرد. اما این دوستی مانع از اختلاف نظر گورکی با آنها بر سر مسأله مهم اشتراکی سازی نبود که آنها را، دست کم ظاهراً، به خصم استالین تبدیل کرده بود. مسأله اشتراکی سازی در واقع به نوعی آزمایش وفاداری به رهبر جدید نیز تبدیل شده بود. بوخارین و ریکوف با روند جنون‌آمیز اشتراکی سازی به مخالفت برخاسته بودند، اما گورکی که خود مدافع این اقدام بود حمله استالین را علیه روستاییان عین تحقق اندیشه‌های خویش می‌یافت.

بنابراین وقتی که بوخارین و ریکوف در شانزدهمین کنگره حزب (۱۹۳۰) پس از اقرار به «اشتباهاتشان» طلب بخشش کردند و به «خط عمومی»، یعنی به



استالین، پیوستند گورکی با تمام وجود خوشحال شد. گورکی خود داوطلبانه بی آنکه غرورش ذره‌ای جریحه‌دار شود از اشتباهات گذشته‌اش ابراز ندامت کرده بود، پس چرا «ایوانوویچ‌ها» نباید همان کار را می‌کردند؟ برای گورکی دست زدن به انتخاب بین استالینها و ضد استالینها امری بسیار دشوار بود. او که آرزوی آشتی دو جناح را با یکدیگر داشت از مشاهده این صلح و صفای ظاهری خشنود شد.

گورکی به مناسبت جشن سال نو در ژانویه ۱۹۳۰ به بوخارین نوشت: «شما را می‌بوسم و دستتان را می‌فشارم. دروذهای صمیمانه مرا به آلکسی ایوانوویچ [ریکوف] برسانید.» او همچنین به ریکوف نوشت: «آرزو دارم شما [ریکوف و بوخارین] را به زودی ببینم و دستهایتان را بفشارم. شما واقعاً برای من عزیز هستید، مرا ببخشید، شما را خیلی دوست دارم، ستایشتان می‌کنم و همه چیزهای دیگر.» (۱۰ مه ۱۹۳۰).

این هم دو گزیده دیگر از نامه‌های او به بوخارین:

«فرقه‌گرای عزیز و شرور، دست شما را محکم می‌فشارم و می‌بوسمتان، نیکولای ایوانوویچ من! شما را با تمام قلبم دوست دارم» (۲۳ ژوئیه ۱۹۳۰).  
 «شما و آلکسی ایوانوویچ را بسیار می‌بوسم. شما در سالیان اخیر اوقات بسیار سختی را گذرانیده‌اید. من این را می‌دانم. اما این پیرمرد احساساتی را عفو کنید، من هر دوی شما را به همین خاطر بیشتر دوست دارم، دوستتان دارم و به شما احترام می‌گذارم. چنین است» (۱۱ دسامبر ۱۹۳۰)

نامه‌های «ایوانوویچ‌ها» را در خارج از شوروی برای گورکی پست می‌کردند یا آنکه دیدارکنندگان برای او می‌آوردند. اما گورکی پاسخ نامه دوستان توابعش را از طریق دیپلماتیک - ماکس نامه‌های او را به کنسولگری شوروی در ناپل تحویل می‌داد - ارسال می‌کرد. بدیهی است که نامه‌های او را می‌گشودند و رونوشت آنها را روی میز استالین می‌گذاشتند. به این ترتیب، استالین از این مبادلات دوستانه آگاه بود و می‌فهمید که چرا گورکی دشمنان او را بیش از پیش دوست دارد و ارج می‌نهد. همه می‌دانستند که هرکس در مورد هر موضوعی کوچکترین اختلافی با استالین پیدا کند، دشمن قسم خورده و ابدی وی تلقی خواهد شد.

شبکه‌های تور پلیسی در اطراف گورکی بیش از پیش تنگ می‌شد و یاگودا با

نامه‌های تملق‌آمیزش در این کار نقش مهمی داشت. کریوچکوف، مأمور  
موجب بگیر گپتو رسماً سمت منشی گورکی را یافته بود. او از آن پس امور  
انتشاراتی و مالی و نیز مکاتبات گورکی را کاملاً تحت کنترل داشت.  
کریوچکوف در سورننه اقامت‌هایی طولانی می‌کرد و گاه همسرش الیزاو<sup>۱</sup> را نیز  
همراه می‌برد. الیزاو تا سمت عادی دبیر تحریریه را در نشریه زن روستایی داشت  
و انسانی خوشایند و بی‌آزار بود.

هرکسی که از اتحاد شوروی برای دیدار گورکی می‌رفت ناچار بود ابتدا با  
کریوچکوف سروکار پیدا کند، زیرا تحویل گذرنامه، رواید و هزینه سفر در  
خارج به عهده او بود. دیدارکنندگانی که از صافی پلیس می‌گذشتند یا کار  
خبرچینی را پذیرفته بودند یا حکم «شخص مورد اعتماد» در موردشان صدق  
کرده بود. صدور چنین حکمی فقط در چارچوب اختیارات کریوچکوف قرار  
داشت. با وجود این، گورکی در نامه‌هایش به کریوچکوف او را همچون یاگودا  
«دوست عزیز» خطاب می‌کرد.

در غیبت گورکی، ماکس و مورا به امور مختلف او از جمله نامه‌هایش  
رسیدگی می‌کردند. به این ترتیب، لوبیانکا می‌توانست بر نامه‌هایی که از  
کشورهایی غیر از اتحاد شوروی برای گورکی می‌فرستادند نظارت داشته باشد.  
البته ما نمی‌توانیم با اطمینان مورا را جاسوسی کاملاً وظیفه‌شناس بدانیم. او  
ناچار بود با احتیاط بسیار در فکر آینده خود باشد. قرارهای ملاقات وی با  
بروس لاکهارت، مأمور بریتانیا و معشوق سابقش در شهرهای مختلف اروپا،  
روابط نزدیکش با ولز و امید به آنکه این روابط روزی به پیوندی دائم بدل شود  
باعث می‌شد که مورا چندان سرسپرده مسکو نباشد. اما هراس از لوبیانکای  
قدرت و همه جا حاضر بر رفتار وی تأثیری انکارناپذیر داشت. مسلماً  
مسکو از خدمات مورا بهره می‌برد اما به وی اعتماد نداشت. ما امروزه می‌دانیم  
که لوبیانکا حتی به کسانی که از جان و دل به آن خدمت می‌کردند بی‌اعتماد بود.  
استالین مایل بود که علاوه بر سلطه کامل بر دوستش در سورننه، اطلاعات  
کاملی نیز از آنجا در اختیار داشته باشد. یاگودا برای انجام این مأموریت  
فرستادگانی را به عنوان دیدارکننده نزد گورکی اعزام می‌کرد. یکی از این

1. Elizaveta.

فرستادگان ماتوی پوگرینسکی بود که با هویتی جعلی و برای مأموریتی ویژه که ما درباره آن فقط قادر به ارائه حدسهایی هستیم، به سورننه رفت. قطعاً گپنو با اعزام این مأمور بلندپایه اش به مأموریتی نسبتاً خطرناک هدفی مهم را تعقیب می کرد. در ظاهر هیچ دلیلی برای اقامت چهار هفته ای پوگرینسکی در سورننه وجود نداشت. گورکی بی آنکه از جنبه غیرعادی این ماجرا متعجب شود، با کمال میل وارد بازی شد و رازی را که مأمور چکا با او در میان نهاد، حفظ کرد. او در نامه ای که برای کریوچکوف فرستاد تا خبر موفقیت آمیز بودن عملیات را به وی بدهد از واژه ای نسبتاً جالب استفاده کرد: «چریک وارد شده است.» یا گودا نیز طی نامه ای که بوسیله دیپلماتها برای گورکی فرستاد، نوشت: «موتیا [پوگرینسکی] از قضیه باخبر است و می تواند خیلی چیزها را برایتان تعریف کند.»

قضیه کدام است؟ موتیا چه «چیزهایی» را می خواست تعریف کند؟ هدف اصلی از این مأموریت غیرعادی، حتی برای لوبیانکا که به راحتی در اروپا وارد عمل می شد، چه بود؟ آیا می خواستند اسناد مربوط به پیش نویس فیلمنامه گورکی را در مورد بزهکاران خردسال به دستش برسانند؟ آیا برای این کار ضرورت داشت که ماجرای شامل جعل هویت و با عواقب خطرناک احتمالی برای مأمور چکا و شخص گورکی راه بیندازند؟ گورکی در صورت شکست خوردن این مأموریت در رسوایی ناشی از عملیات سازمان جاسوسی شوروی شریک می شد. به علاوه، او قرار بود چهار ماه بعد مجدداً اعزام مسکو شود، پس بسیار راحتتر و مخصوصاً کم خطرتر بود که بحث در مورد فیلمنامه را به ویلای خود در مسکو موکول کند. خلاصه آنکه ما از نتایج عینی این ملاقات در سورننه هیچ نمی دانیم.

مأموریت پوگرینسکی فقط یک مورد از عملیات متعددی بود که پلیس سیاسی شوروی و به عبارت دقیقتر شخص یا گودا تدارک می دید. جدایی او از تیموشا آتش عشقش را شعله ورتر ساخته بود. عملیات پنهانی لوبیانکا و احساسات نهانی رئیس آن همچون تارهای عنکبوتی جهنمی درهم می آمیختند و گورکی را بیش از پیش در دام گرفتار می ساختند. به احتمال بسیار گورکی بی آنکه بداند به همدست پلیس سیاسی تبدیل می شود - یا شده است - خود را در آن ماجرا درگیر ساخت.

اغلب میهمانان مجاز گورکی خبرچینان داوطلب لوبیانکا بودند که گمان می‌کردند (شاید هم نمی‌کردند) کار خیر انجام می‌دهند. از جمله مأموران شناخته شده لوبیانکا لو نیکولین<sup>۱</sup> نویسنده بود. او مردی عیاش بود که کت مخمل و لاولییر<sup>۲</sup> برتن می‌کرد، به چند زبان حرف می‌زد و با اشخاص بسیاری در خارج آشنا بود. او زمانی مرتباً به فرانسه سفر می‌کرد که هنوز هیچ تبعه شوروی مجاز به این کار نبود. به اعتقاد بوریس سووارین<sup>۳</sup> مؤرخ و یوری آنکوف نقاش، «دوستان» پارسی نیکولین، او با ایجاد رابطه با مهاجران در فرانسه از ملاقاتهایش با آنان گزارش تهیه می‌کرد. گورکی نیکولین را «پی‌یر بنوآی شوروی» می‌دانست و نامحتاطانه پیش‌بینی می‌کرد که او «یک سر و گردن بالاتر از خیلی از نویسندگان فرانسوی قرار خواهد گرفت». قرائن و شواهد متعدد حاکی از آن است که لو نیکولین جزو خبرچینهایی بود که اطراف گورکی را پر کرده بودند و اسامی مستعار «حرفه‌ای» آنها بعدها افشاء شد.

نامه‌های یاگودا سرشار از اندوهی عمیق بود که با لحنی خودمانی ابراز می‌شد: «دلم برای شما خیلی تنگ شده است. زندگی من چیزی جز کار کردن نیست و اعصابم بیش از آنکه فکرش را بکنید خسته شده است. بدون شما من چقدر غمگینم.» گورکی با همان لحن به او پاسخ می‌داد: «حرفهای شما مرا غمگین و حتی کمی عصبانی کرده است. گتریش بسیار عزیزم، این حرفها ناشی از حالت روحی بدی است که باید با آن مبارزه کرد و بر آن فائق آمد. چنین حالتی شایسته مرد شجاع و انقلابی سرسختی نیست که من می‌شناسم. به نظر من کار بیش از حد شما را فرسوده کرده است. شما موظفید که استراحت کنید و خودتان را سر حال بیاورید. کاش می‌توانستید به اینجا بیایید! ما می‌توانیم شما را سر حال بیاوریم!»

مطمئناً گورکی از علت «افسردگی» یاگودا ناآگاه نبود. دسیسه‌های دوزخی کرملین‌نشینان که رئیس پلیس مخفی چاره‌ای جز شرکت در آنها نداشت آرامش روحی او را سلب کرده بود. همه دائماً خود را در مخاطره احساس می‌کردند. در نبرد بی‌صدایی که بین استالین‌ها و «راستیها» (بوخارین، ریکوف، تومسکی)

1. Lev Nikoline.

۲. (Lavallière) نوعی کراوات. - م.

3. Souvarine.

جریان داشت، یا گودا جزو راستیها محسوب می‌شد. با وجود این وی که ریاست گپتو را به عهده داشت موظف به مبارزه بر ضد دوستان خود و پیروان آنها بود، زیرا بوخارینیها حتی پس از ابراز ندامت همچنان دشمن «خط عمومی حزب» تلقی می‌شدند و عملاً مطرودشان می‌شمردند.

مکاتبات گورکی با مسکو و به عبارت دقیقتر با اتحاد شوروی چند جلد کتاب حجیم را شامل می‌شود. اما حجم نامه‌های هنوز منتشر نشده‌ی او نیز بسیار زیاد است و در صورت به چاپ رسیدن شامل چند جلد کتاب دیگر خواهد شد. سیاست، در این نامه‌ها جنبه‌ای فرعی یافته و گورکی بیشتر در نقش استادی ظاهر شده است که انبوهی از نویسنده‌ها را در عرصه ادبیات به پیش می‌برد. او در این نامه‌ها با نویسندگان پر استعدادی که ممکن بود بر جایگاه وی در المپ ادبیات تکیه زنند خصومت می‌ورزید و در عوض ستایشهای اغراق‌آمیزش را نثار نویسندگانی می‌کرد که استعدادی معمولی داشتند و رؤیای صعود از المپ را در سر نمی‌پروراندند. امروزه که شصت هفتاد سال از آن زمان گذشته است ما در موقعیتی هستیم که قوه تشخیص گورکی را در این زمینه ارزیابی کنیم. بسیاری از کسانی که به نظر گورکی همپایه داستایفسکی یا چخوف بودند حالا در روسیه چنان ناشناخته‌اند که کسی حتی نامشان را نشنیده است!

گورکی در سخن گفتن از نویسندگانی که خوشایندش واقع نشده بودند بی‌پروا بود. وقتی خبر خودکشی مایاکوفسکی به سورتته رسید، گورکی چنین اظهار عقیده کرد (نامه مورخ ۱۰ مه ۱۹۳۰ به بوخارین): «در مورد ماجرای خودکشی مایاکوفسکی می‌توانیم بگوییم که او زمان عزیمتش را خوب انتخاب کرد! من او را می‌شناختم و هرگز به او اعتماد نداشتم.» گویی مایاکوفسکی کار غیر شرافتمندانه‌ای کرده بود! هیچ کس دیگری درباره مرگ غم‌انگیز مایاکوفسکی چنان تحقیرآمیز سخن نگفت.

نمونه‌ای دیگر از رفتارهای نادرست گورکی با همکارانش قضیه‌ای است که شرح حال نویسان او از آن با عنوان «ماجرای شالیاپین» یاد کرده‌اند. انتشارات پریبوی<sup>۱</sup> لنینگراد در سال ۱۹۲۶ کتاب خاطرات شالیاپین را که ده سال پیشتر در مجله لتوپیس گورکی منتشر شده بود، چاپ کرد. این کتاب را چهار سال بعد به

1. Priboi.

فرانسه صادر کردند تا شاید مهاجران روس آن را خریداری کنند. از آنجایی که روسیه شوروی هیچ پیمانی را در مورد حقوق مؤلف امضاء نکرده بود، هر ناشری می‌توانست کتاب را چاپ کند و به فروش برساند. شالیاپین که از این موضوع به شدت ناراحت شده بود از دولت شوروی به دادگاه تجاری ناحیه سن<sup>۱</sup> شکایت کرد. چون ناشر از مؤلف کسب اجازه نکرده و هیچ پولی نیز به او نپرداخته بود، شالیاپین تقاضای ۲ میلیون فرانک غرامت کرد.

ادعای شالیاپین به رغم قانونی بودن قابل پیگیری نبود. دادگستری فرانسه ناگزیر از پذیرش این واقعیت بود که روسیه شوروی قراردادهای بین‌المللی مربوط به حفظ حقوق مؤلف را امضاء نکرده است. به علاوه، اموال (و بنابراین حقوق) مهاجران ملی اعلام شده بود و باید این نکته را در نظر می‌گرفتند. با وجود این، شالیاپین از نظر اخلاقی کاملاً بر حق به شمار می‌رفت. به همین علت، واکنش گورکی نسبت به این موضوع بسیار تعجب‌انگیز بود.

او با چاپ مقالاتی توهین‌آمیز نسبت به شالیاپین در پراودا و ایزوستا به شرح تاریخچه نگارش این خاطرات پرداخت. گورکی حتی به والریان داوگالفسکی<sup>۲</sup>، سفیر اتحاد شوروی در پاریس، برای عقیق‌گذاردن شکایت شالیاپین پیشنهاد کمک کرد. در واقع، گورکی مدعی بود که خود او مؤلف حقیقی کتاب است و به علاوه مجله او قبلاً حقوق مؤلف را به شالیاپین پرداخت کرده است. بنابراین، شالیاپین دیگر حق هیچ ادعایی را نداشت.

این استدلال اصلاً قانع‌کننده نبود. زیرا خود گورکی نیز مثل همه مؤلفان دیگر در جهان برای هر چاپ تازه کتابهایش مبلغی دریافت می‌کرد. وانگهی، او زندگی راحتش را دقیقاً مدیون درآمد ناشی از چاپهای مکرر کتابهایش بود. برای شناسایی مؤلف واقعی کتاب نیز باید بگوییم که به موجب اسناد قانع‌کننده، شالیاپین خاطراتش را در تابستان ۱۹۱۶ در شهر فوروس<sup>۳</sup> در کریمه به ماشین‌نویسی دیکته کرد و گورکی فقط کار بازنگری آن را به عهده داشت. به این ترتیب کار گورکی از ویرایش متن فراتر نرفت و به تألیف مشترک هیچ ربطی نداشت. اما شالیاپین پس از هر چاپ کتاب خاطراتش در خارج نیمی از وجوه

1. Seine.

2. Valerian Dovgalevski.

3. phoros.

دریافتی را بی‌کم‌وکاست برای گورکی می‌فرستاد. شالیاپین این بار هم همان سهم را به گورکی پیشنهاد کرد و به او نوشت: «اگر من به جنبهٔ مادی انتشار این کتاب توجه نشان داده‌ام به خاطر آن بوده است که چند هزار دلار هم به دست تو برسد. تا جایی که من می‌دانم این پول برای تو زیادی نخواهد بود.»

باید یادآوری کنیم که شالیاپین در اصل گورکی را به بهانهٔ تألیف مشترک خاطرات به فوروس در کریمه کشانیده بود تا وی را از آب و هوا و شلوغی پترزبورگ که برای سلامتی گورکی مرگبار بود دور سازد. شالیاپین در ۱۴ آوریل ۱۹۱۶ به دخترش ایرینا نوشته بود: «وضع سلامتی گورکی اسفبار است. او باید حتماً در منطقه‌ای گرم و آفتابی اقامت کند اما چون او نه خود در بند این مسائل است و نه فعالیت‌های مختلف اجتماعیش هرگز امکان چنین سفری را به او می‌دهد، من تصمیم گرفته‌ام به او پیشنهادی بکنم که از این قرار است:

من یک کتاب خاطرات خواهم نوشت و او آنچه را من می‌نویسم بازنگری خواهد کرد. پس از اتمام کار، آن را در مجلهٔ او چاپ خواهیم کرد. گورکی از این پیشنهاد خیلی خوشش آمده است و قرار است دو نفری عازم کریمه بشویم.»

حالا گورکی این خدمت دوستانهٔ شالیاپین را با ناسزاگویی به او و همراهی با دشمنانش جبران می‌کرد. او طی نامه‌ای به یاگودا شالیاپین را شیاد نامید. داوگالفسکی نامهٔ گورکی را به دادگاه سن ارائه کرد و همین امر به رد دادخواست شالیاپین منجر شد.

همگان به رفتارهای نادرست گورکی عادت کرده بودند اما وی پارا از حد فراتر می‌گذاشت. اذهان عمومی غرب برای گورکی کم‌اهمیت و اذهان مهاجران روس کاملاً بی‌اهمیت بود. او فقط به آنچه که در مسکو درباره‌اش فکر می‌کردند اهمیت می‌داد و بنابراین تمام هم و غمش را برای جلب نظر مساعد کرملین‌نشینان به کار می‌گرفت. بدرفتاری او با تنها دوستی که برایش باقی مانده بود و چشم‌پوشی او از درآمدی چشمگیر، علتی جز اتکا به مسکو نداشت.

اما آیا گورکی در ازای این چشم‌پوشی ظاهری از مبالغه‌ی پول هیچ منفعتی کسب نکرده بود؟ آیا خود او حقوق خاطرات شالیاپین را به پربوی واگذار نکرده بود؟ شواهد متعددی مؤید این گمان است. نسخه‌ای که پربوی منتشر کرده است با نسخهٔ انتشار یافته در لئوپسیس متفاوت است اما با نسخهٔ ماشین‌نویسی شدهٔ اصلی که گورکی و شالیاپین هر یک نمونه‌ای از آن را در اختیار داشتند، یکسان

است. نمونه سوّمی در کار نبود. اگر شالیاپین نمونه خود را به پریبوی در لیتنگراد نداده بود پس ناشر آن را از کجا آورده بود؟

ممکن است واکنش بسیار نامناسب گورکی به شکایت شالیاپین در دادگاه از عللی دیگر ناشی شده باشد. آیا او نمی‌ترسید که در صورت هواداری نکردن از دولت شوروی از بذل و بخششهای مسکو محروم شود؟ زیرا دولت شوروی به آسانی قادر بود جریانی را که از طریق آن هزاران روبل طلا از مسکو به سورننه انتقال می‌یافت، قطع کند. علت احتمالی دیگر آن است که شالیاپین با اقدام به شکایت مزه شکست نهایی را به دوستش که هنوز می‌کوشید وی را به روسیه شوروی بازگرداند، چشانیده بود. گورکی هیچ‌وقت نیتش را برای بازگرداندن شالیاپین به روسیه پنهان نکرده بود و به موفقیت تلاشهایش امیدوار بود. گورکی با تهاجم علیه شالیاپین و اعلام این مطلب که شالیاپین تحت فشار همسر و اطرافیانش عمل می‌کند، از خویشتن محافظت می‌کرد. قصد او نه پیروزی در دادگاه پاریس که موفق شدن نزد استالین بود.

اخیراً خاطرات (مکتوب و شفاهی) مردی را از بایگانیهای محرمانه خارج کرده‌اند که در آن زمان روابطی نزدیک با گورکی و استالین داشت و بیش از هر کس دیگری از رابطه آن دو با یکدیگر مطلع بود. نام وی در روسیه جز برای معدودی از کارشناسان و در خارج برای هیچ‌کس آشنا نیست. با وجود این، او از اشخاص بسیار مهم در روزنامه‌نگاری و «اداره» ادبیات شوروی در اواخر دهه بیست بود. ایوان گرونسکی<sup>۱</sup> که از سال ۱۹۲۸ مدیریت روزنامه ایزوستیا و سپس مدیریت مجله ادبی نووی میر را عهده‌دار شد ظاهراً مورد اعتماد استالین قرار داشت. آنها یکدیگر را تو خطاب می‌کردند و او اجازه داشت رهبر را با نام کوچکش، یوسف، صدا بزند. او همچنین مجاز بود در همه جلسات پولیتبورو به استثنای محرمانه‌ترین آنها شرکت کند. استالین همچنین گرونسکی را مأمور همراهی گورکی طی دوره‌های اقامت وی در مسکو کرده بود. به همین علت ما می‌توانیم خاطرات گرونسکی را که تا اوایل دهه نود در بایگانی محرمانه نگهداری می‌شد و حاوی جزئیاتی تازه از روابط استالین و گورکی است، جزو اسناد بسیار ارزشمند به حساب آوریم.

1. Gronski.



قطعه‌ای از خاطرات گرونسکی به نظر ما بسیار پرمعنی است. او برای کارکنان موزه گورکی و بایگانیهای گورکی چنین تعریف کرد: «استالین در یکی از جلسات محرمانه گفت: «گورکی انسانی بسیار پرمدها است. ما باید به این موضوع توجه داشته باشیم. باید گورکی را به حزب ملحق کنیم و از همه چیز او، حتی پرمدهایش، بهره‌برداری کنیم.» استالین می‌کوشید گورکی را به حزب ملحق کند و در این راه ناکام نبود. اما وی در عین حال از گورکی می‌هراسید. استالین همچنین طی گفتگویی خصوصی به گرونسکی گفت: «گورکی وجدان و عقل میلیونها نفر را در کشور ما و در خارج تحت تأثیر قرار داده است. ما باید در حفظ چنین سرمایه‌ای دقت کنیم. اما او انسانی هنرمند و در نتیجه احساساتی است. ممکن است احساسات موجب انحراف وی شود که در آن صورت احتمال دارد به حزب آسیب زیادی وارد کند.»

گورکی آثار این رفتار مبهم را سومین باری که از سورننه به مسکو رفت، احساس کرد. این سفر در ماه مه ۱۹۳۱ صورت گرفت. هتل مجلل استپان ریابوشینسکی بازرگان را که فدور شختل<sup>۱</sup>، معمار شهیر، چند سال پیشتر در خیابان نیکیتیسکایا در قلب مسکو بنا کرده بود، در اختیار گورکی قرار دادند. مدیریت هتل به عهده ایوان کوشنکوف<sup>۲</sup>، افسرگپتو، بود و دسته بزرگی از خدمتکاران و محافظان را نیز به خدمت گورکی گماردند. دیگر لازم نبود که استالین برای ملاقات با گورکی به جستجوی مکان مناسب بپردازد. او هرگاه اراده می‌کرد می‌توانست نزد «دوست کبیرش» برود. به این ترتیب، استالین و همسرش نادژدا علیلیوونا بسیاری اوقات به دیدار گورکی می‌رفتند. البته هیچ کس دیگری غیر از نزدیکان گورکی نمی‌توانست بدون اجازه کریوچکوف که رئیس واقعی این «قلمرو» بشمار می‌رفت، به هتل وارد شود.

یاگودا گاهی - نه به آن اندازه که دلش می‌خواست - سری به گورکی می‌زد. گورکی پس از بازگشت به سورننه در این باره به وی نوشت: «شما دیر به دیر برای دیدن من به نیکیتسکایا می‌آمدید و من همیشه از دیدار شما لذت می‌بردم. من به شما خیلی «عادت» کرده‌ام. شما حالا مثل «اعضای خانواده‌ام» شده‌اید و

1. Chekhtel.

2. Kochenkov.

من فهمیده‌ام که باید قدرت‌تان را بدانم. من انسانهایی چون شما را بسیار دوست دارم. این‌گونه انسانها کمیاب هستند.»

گورکی از چه نوع انسانهایی سخن می‌گوید؟ به طور کلی همه نام‌های او به یاگودا پر از معما هستند و این معما شاید پیچیده‌ترین آنها است. یاگودا دارای ویژگیهای استثنایی نبود. پس چه چیزی در وجود وی برای گورکی که انسان‌شناسی خبره بشمار می‌رفت، جالب بود؟ گورکی وی را تحت چه عنوانی در طبقه موجودات استثنایی جای داده بود؟ آیا یاگودا آمیزه‌ای غیرعادی از بی‌رحمی مطلق و حيله‌گری ماکیاوولی استاد دسیسه‌های حکومتی با شور نیمه احساساتی، اضطراب بیمارگونه و شیدایی ظاهری بود که گورکی بسیار دوست می‌داشت؟ رئیس پلیس مخفی در پاسخ نامه گورکی در مورد ملاقاتهایشان در هتل خیابان نیکیتسکایا نوشت: «چقدر من به شما وابسته شده‌ام! من چنین خصلتی را در خود سراغ نداشتم و حتی اگر زمانی این خصلت در من بوده است آن را کاملاً فراموش کرده بودم. چقدر ما سریع زندگی می‌کنیم و چقدر روشن می‌سوزیم! من از نظر عصبی در وضعیت بدی بسر می‌برم و یکباره کهولت بر من چنگ انداخته است. شما باز هم به من نامه خواهید نوشت، اینطور نیست؟ شما را می‌بوسم.»

یاگودا بیشتر به تیموشا وابسته بود تا به گورکی. عشق او فروکش نمی‌کرد و او ناچار بود برای پیشگیری از بروز رسوایی با تمام قدرتش خود را مهار کند. یاگودا می‌توانست مدتی نزد استالین که وی را مأمور مراقبت گورکی کرده بود علاقه شخصی خود را تحت پوشش ضرورت حفظ روابط حرفه‌ای پنهان کند. هیچ شکی نیست که نادژدا آلکسیونا (تیموشا) مأموریت‌هایی مهم را برای گپشو انجام می‌داد و یکی از جاسوسان پلیس مخفی در خانه گورکی بود. اما یاگودا نمی‌توانست احساسات عاشقانه‌اش را نسبت به این زن دلربا کاملاً پنهان نگاه دارد. یکی از نخستین کسانی که به این موضوع پی برد آیدا لئونیدوونا آورباخ<sup>۱</sup> همسر یاگودا بود که او نیز از اهالی نیژنی-نووگورود بود. بعلاوه، آیدا خواهرزاده یاکوف اسوردلوف و بنابراین زینووی پشکوف بود. به این ترتیب، گورکی و یاگودا اگر نه از نظر خونی دست کم از نظر قانونی خویشاوند هم بودند.

1. Ida Léonidovna Averbach.

لئوپولد، برادر آیدا، شخصی معمولی نبود. او در نقش رئیس بزرگ ادبیات، عهده‌دار مدیریت انجمن مشهور نویسندگان پرولتاریایی روسیه (آر آ پ پ) بود. این انجمن نویسندگانی را که از نظریهٔ چپ‌گرایی افراطی آن دفاع نمی‌کردند اخراج می‌کرد. بنابراین آوریباخ و گورکی مشترکاً مأمور اداره کردن ادبیات و به عبارتی مدیر دست‌اندرکاران ادبیات بودند. آوریباخ نیز به زیارت سورننه رفته و خاطرهٔ خوبی از خود به جا گذاشته بود. باری، دنیای زیبای این افراد چنان بهم آمیخته بود که تعیین حد و مرز بین بخشهای «حرفه‌ای» و «شخصی» یا در واقع «احساساتی» آن به طور روزافزونی دشوار به نظر می‌رسید.

یاگودا بسیار مایل بود که با زوج جوان پشکوف پیوند دوستی برقرار کند و در عین حال از شر وجود مزاحم ماکس خلاص شود. بنابراین او نقشه‌ای ماهرانه را طراحی و اجرا کرد که هم خوشایند خودش بود هم خوشایند ماکس: او ماکس را با یکی از کشتیهای گپتو بنام گلب بوکی<sup>۱</sup>، از سردمداران لوبیانکا و دوستان نزدیک گورکی، به سفری اکتشافی به منطقهٔ شمال فرستاد. قرار بود هیأت اعزامی به اکتشاف یکی از مجمع‌الجزایرهای شمال به‌ویژه جزیرهٔ وایگاج<sup>۲</sup> بپردازد.

یکی از دوستان دوران کودکی ماکس بنام کوستیا بلکلوف را در این سفر همراه وی فرستادند. بلکلوف خاطراتی از این دوران به جا گذاشته است: «ماکس با لذت خود را به دست زندگی آزادانه می‌سپرد. این وضعیت به معنای تحقق رؤیاهای نوجوانی او بود.» این مسافرت غیرعادی برای ماکس خیلی جالب بود اما او طی سفر کاری به جز تماشای کوههای یخ و عکسبرداری از آنها نداشت. به هر صورت او که مجذوب سیاحت شده بود به هیچ وجه مایل به بازگشت به خانه نبود و مأموران چکا مطابق وظیفه می‌کوشیدند با جذابتر کردن این سفر قطبی مدت آن را طولانی سازند.

در این بین، گورکی بدون آنکه به مسائل احساسی کسی و حتی به مسائل احساسی خویش توجهی داشته باشد، مجدداً سرگرم فعالیت‌های خاص خود شده بود. آسمان قلب او را دیگر هیچ توفانی آشفته نمی‌کرد. لیپا آرامش خانه‌اش را تأمین می‌کرد و همهٔ زنان دیگر بدون ایجاد دردسر از زندگیش خارج شده بودند.

1. Gleb bokii.

2. Vaigatch.

ماریا آندرییوا که در برلین تنها مانده بود از انزوا و دوری از میدان مبارزه به تنگ آمد و خواستار آن شد که در مسکو به سمتی گمارده شود. آناستاس میکویان<sup>۱</sup>، کمیسر بازرگانی خارجی، اداره صادرات صنایع دستی روسیه را که در غرب خواهان بسیاری داشت، به وی واگذار کرد. گورکی برای کمک به او پیشنهاد کرد که با سرمایه خودش اشیای لاکی استادکاران روستای پالخ را خریداری کند و سپس آنها را مشترکاً در اروپا به فروش برسانند. اما گورکی حاضر نبود برای این کار با ماریا آندرییوا ملاقات کند. ارتباط آنها به گفتگوی تلفنی و ندرتاً تبادل نامه محدود شده بود.

واروارا تیخونووا در پاریس در فقر دست و پا می زد. کمک هزینه ناچیزی که نینا دریافت می کرد برای تأمین مخارج خانواده ای چهار نفری کافی نبود. آندره ی علاوه بر بیماری صرع به سل هم مبتلا شده بود و برای درمانش پول لازم داشتند. واروارا همه پس اندازش را خرج کرد تا او را برای معالجه به منطقه ای مناسب بفرستد و خود به عنوان فروشنده در مغازه فدور شایکویچ، برادر شوهر سابقش، مشغول به کار شد. مزد او را با کالاهای فاسدشدنی فروش نرفته پرداخت می کردند. نینا پس از ورشکستگی گروه هنری نیژینسکا که وی به عنوان رقاصه با آن همکاری می کرد به ناگزیر سمت منشی را در گاراژی محقر در خیابان پنتیوور<sup>۲</sup> پذیرفت. اما کلیه اعضای خانواده - شامل مادر بزرگ و مادر نینا و خود وی - به علت پرداختن اجاره از خانه رانده شدند و در یک اتاق خدمتکار که دوستانشان در اختیار آنها گذاشتند، سکنا گزیدند.

نینا از فرط ناامیدی به مادرش پیشنهاد کرد که از گورکی کمک بگیرند اما با مخالفت شدید او روبرو شد. آنها دیگر نمی توانستند به کمکهای احتمالی تیخونوف هم امیدوار باشند، زیرا از مدتها قبل امکان حواله پول از مسکو به خارج وجود نداشت. گورکی که تا سرحد توانایش از تیخونوف حمایت می کرد او را به عنوان متخصص عالی انتشارات به خالاتوف مدیر گوسیزدات معرفی کرد. گورکی همین خدمت را برای میخائیل نیکولایف، دوست یکاترینا پشکوا نیز انجام داد و به خالاتوف سفارش کرد که حتماً از چنین انسانهایی استفاده کند. خالاتوف از توصیه های گورکی پیروی می کرد و حتی نیکولایف را برای

1. Anastas Mikoyan.

2. Penthievre.

خوشایند گورکی به سورننه اعزام کرد. از آنجایی که گورکی از واروارا و نینا خبری دریافت نمی‌کرد می‌توانست چنین خیال کند که آنها هیچ کمبودی ندارند. همه زنان زندگی او پس از توفانهای دوران گذشته به نوعی ساحل آرامش رسیده بودند.

اما ناتالیا گروشکو که نه خانواده‌ای داشت نه درآمدی و نه ناشری (نوشته‌هایش را هیچ کس نمی‌پسندید)، با دو فرزند خردسال در مضیقه‌ای شدید به سر می‌برد. شوهر دومش که برادرزاده الکساندر اوستروفسکی نمایشنامه‌نویس مشهور بود در گذشته بود و ناتالیا به سراغ دوست سابقش پوتاپنکو، نویسنده سالخورده و محبوب آن عصر رفته بود که وی نیز پس از مدتی فوت کرده بود. پیمان آزاد همزیستی بین زن و مرد به موجب قوانین آن زمان از اعتباری مشابه پیمان ازدواج برخوردار بود و بنابراین ناتالیا وارث قانونی پوتاپنکو شمرده می‌شد. اما کتابهای پوتاپنکو نیز خریداری نداشت و ناتالیا به عنوان آخرین راه نجات نامه‌ای به گورکی نوشت. گورکی در یکی از نامه‌هایش به خالاتوف به داستان ناتالیا اشاره‌ای کرده است: «بیوه پوتاپنکوی نویسنده مرا نامه باران کرده است که یکی از آنها را به پیوست برای شما می‌فرستم. [این نامه هنوز یافت نشده است.] تصور می‌کنم پوتاپنکو پنج شش بیوه از خود به جا گذاشته است. فکر نمی‌کنید که بتوان بعضی از کتابهای او را به چاپ رسانید؟» کاملاً آشکار است که گورکی می‌خواست با کمک رساندن به ناتالیا (به ناتالیا یا به فرزندانش؟) از شر او راحت شود. خالاتوف تقاضای او را برآورده ساخت. یکی از کتابهای پوتاپنکو تجدید چاپ شد، ناتالیا به پولش رسید و گورکی به آرامش وجدان دست یافت.

گورکی علاوه بر منزل مجللش در مسکو یک خانه بیلاقی هم دریافت کرده بود. اتفاق عجیب آنکه این همان خانه اربابی واقع در «گورکی» («تپه‌ها») در حومه مسکو بود که لنین پس از فلج شدن سالهای آخر زندگی‌اش را در آن سپری کرده بود. سرنوشت این دو مرد به گونه‌ای اسرارآمیز در این نقطه با یکدیگر تلاقی می‌کرد. اما این نقطه تلاقی را نه تقدیر که انسان برگزیده بود. در واقع استالین این خانه با شکوه را که در میان پارکی زیبا واقع شده بود برای اقامت گورکی تعیین کرد. او به این ترتیب گورکی را در موقعیتی قرار داد که به ناچار و بی‌وقفه سرنوشت مردی را به یاد آرد که در این مکان جان سپرده بود. شایعه

دست داشتن استالین در مرگ لنین در آن زمان بسیار رایج بود و قطعاً گورکی نیز از آن اطلاع داشت. آیا او از اسرار مرگ لنین آگاه بود؟ که می‌داند؟ سرگذشت این خانه مثل همهٔ نمایشنامه‌های خوب فراز و نشیبهای متعددی را شامل بود: خانه تا سال ۱۹۱۷ به بیوهٔ یکی از دوستان نزدیک گورکی به نام ساوا موروزوف تعلق داشت. این زن پس از مرگ دردناک شوهرش در سال ۱۹۰۵ با فرماندار مسکو ژنرال رینبوت<sup>۱</sup> ازدواج کرد. بلشویکها پس از به قدرت رسیدن خانهٔ مذکور را مصادره کردند. باری، گورکی در خانهٔ مصادره‌شدهٔ بیوهٔ مردی سکونت گزید که بارها کمکهای سخاوتمندانه‌ای در اختیار وی و ماریا آندرییوا گذاشته بود.

گورکی تازه از هوای آلودهٔ مسکو خارج شده بود که وضع مزاجیش رو به وخامت گذارد و نشانه‌های بحران بیماری از قبیل خون تف کردن در او ظاهر شد. بلندپایه‌ترین پزشکان کرملین بر بالین وی حاضر شدند. لو لوین که طی دیدارهایش از سورننه با گورکی بسیار دوست شده بود، شبانه‌روز کنار بستر وی حاضر بود. لوین هم مانند سایر پزشکان کرملین مأمور گپشو بود و یاگودا را مرتباً از وضع جسمی بیمار خود مطلع می‌ساخت.

بحران بیماری گورکی این بار طولی نکشید و او به سرعت توانایی کار کردن را دوباره به دست آورد. او که در آن دوران منحصراً به ادبیات و ادبا علاقمند شده بود، با اعمال نظریه‌هایی کاملاً شخصی به پشتیبانی از برخی و تخریب وجههٔ برخی دیگر از نویسندگان می‌پرداخت و به این ترتیب بر سرنوشت همکاران خود حکم می‌راند. او دوباره همان قدرت لذتبخشی را به دست آورده بود که در سالهای متعاقب آشتی با لنین از آن برخوردار بود.

بوریس پیلنیاک کماکان اجازهٔ خروج از کشور را نداشت، اما از استمداد از گورکی خودداری می‌کرد زیرا او از وابستگی و سپاسگزاری اجباری به شدت گریزان بود. گورکی پس از پی بردن به این امر بر خصومتش نسبت به وی افزود. سرانجام پیلنیاک بدون توسل به «الطاف» گورکی مستقیماً نامه‌ای به استالین نوشت و شگفت آن که خیلی زود مجوز خروج از کشور را دریافت کرد. اما طغیانگر دیگر ادبیات شوروی، یوگنی زامیاتین، با مشکلات بسیاری روبرو بود.

1. Rheinboth.